پلخانف

# هنریک ایبسن

ترجمه ـ شهرام کامکار

پلخانف

# هنریك ایبسن

ترجمه ــ شهرام کامکار

باشگاه ادبیات

انتشارات مهر

هنریک ایبسن

تهران ــ میدان شهناز ابتدای خیابان شهناز شماره ۹۱

تلفن ــ ۷۶۴۵۷۱

با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

چاپ ــ شرکت چاپ افست گلشن

حق چاپ محفوظ

هنریک ایبسن

ترجمه : شهرام کامکار

هنریک یوهان‌ایبسن درام‌نویسن نامدار درسال ۱۸۲۸ در " شی ین " ( نروژ ) بدنیا آمد و سالیان‌جوانی را به علت ورشکستگی پدرورفقروناچاری گذرانید .

وی اولین نمایشنامه منظوم خویش‌رابنام " کاتیلینا " در سال ۱۸۴۹ به رشتهٔ تحریر درآورد . از نمایشنامه‌های معروف ایبسن می‌توان از : "آرامگاه جنگجو " ، شب ژان‌مقدس ، خانم اینگر ، ضیافت سول هاگ ، اولاف لیل یکرانس ، و ایکینگ‌ها در هلگ لاند ، کمدی‌عشق ، مدعیان تاج و تخت ، قیصر و جلیلی ، براند ، پرگونت ،اتحادیهٔ جوانان ، ارکان جامعه ، خانه عروسک ، اشباح ( ارواح ) ،دشمن مردم ، مرغابی‌وحشی ، روس مرس هولم ، زن دریائی ، هداکابلر ، استاد معمار ،ایولف کوچک ، " یان‌گابریل بورکمن " و "رستاخیرما مردگان "نام برد که اکثرا " بزبان فارسی ــ طی چند سال‌اخیر ــ ترجمه شده است .

هنریک ایبسن در ۲۳ مه۱۹۰۶درکریستینا (اسلو فعلی ) درگذشت (۱)

---

۱ برای کسب اطلاعات بیشتر دربارهٔ ایبسن رجوع شود به کتاب " " ایبسن آشوبگرای "اثر ارزنده‌ا دکترامیر حسین آریانپور .

گئورک و پله‌خانف . نویسنده‌و متفکر نامدار روسیه ،از بانیان بنام اتحادیه‌ها و جنبش‌های کارگری و از مبارزین شناخته‌شده‌در راه‌انقلاب‌کبیر روسیه میباشد .

تألیفات مشهور پله‌خانف مانند نقش شخصیت در تاریخ و تعبیر اقتصادی تاریخ " که در بهترین دورهٔ قدرت خلاقهٔ او بوجود آمده‌اند . تا به امروز اهمیت ویژه‌خودرااز دست نداده‌اند .

سیدنی هوک ، نویسندهٔ معروف معاصر ، در کتاب پر ارزش و قابل ملاحظهٔ خود بنام " قهرمان در تاریخ " بخش‌هایی رااختصاص به رسالات پله‌خانف داده است و ضمنا " می‌گوید : "او میان همزمانان خودنیرومندترین متفکر و بهتر از همه در مسائل فلسفی وارد بود " .

در زمان فعالیت اجتماعی پله‌خانف ، عده‌ای که خودرا " ناردونیک " ( ملیون ، ملی گرا ) می‌نامیدند و عقیده داشتند که "تنها " قهرمانان هستند که تاریخ بشری را می‌سازند و نه تودهٔ مردم "با انتشار رسالهٔ وزین " نقش شخصیت در تاریخ "از جانب پله خانف ضربت عظیم وبس مهلکی به آرا و نظریات ایشان فرود آمد که بتدریج بساطشان بر چیده شد .

این متن از کتاب " هنریک ایبسن "نوشته گ. و . پله خانف که در سال ۱۹۳۵ در آمریکا به طبع رسیده . ترجمه شده است .

با مرگ ایبسن ( ۱۹۰۶ ) دنیا یکی‌از بلند پایه‌ترین وجذاب ترین نویسندگان ادبیات پیشرو معاصر خود را از دست داد .اودر درام‌نویسی ، محتملا" از تمام هم عصر ان خود بزرگ‌تر بود .

البته کسانی‌که‌او را با شکسپیر [۱] مقایسه‌می‌کنند ، اغراق می‌کنند . بعنوان آثار هنری ، درام‌های او به‌پایه درام‌های شکسپیرنمی‌رسند . حتی اگر نبوغ معجز آسای شکسپیر را هم داشت و اگر چنین‌هم بود ، باز آثار او دارای نوعی عنصر غیر هنری می‌شد ، حتی بیشتر ضد هنری . هر کس که درام‌های ایبسن را بدقت‌و چند بار خوانده‌باشد ، نمی‌تواند این‌امر را ندیده باشد . درست به‌این سبب است‌که درام‌های ایبسن که گاه بنحو گیرنده‌ای جالب‌است ، بنظر من در بعضی جاها کسل کننده می‌آید .

اگر من آدمی مخالف ایدئولوژی [۲] در هنربودم ،این عنصر را به ایدئولوژی نسبت‌می‌دادم که تمام درام‌های ایبسن را آغشته است ، و در نگاه نخست ، این نکته‌ممکن بود کاملا" درست بنظر آید . ولی فقط در نگاه نخست درست بنظر می‌آید ، واگر بیشتر دقت شود .این تئوری ، بعنوان فرضیه‌ای کاملا" ناکافی اجبارا" بدور انداخته می‌شود .

پس کلید این معما در کجاست ؟ در اینجا :

---

۱ ــ ویلیام شکسپیر ، درام نویس نامی‌انگلیس .

۲ ــ ایده ، عقیده ، مرام .

" رنه دومیک " [۱] بسیار بجا گفته است‌که " وجه مشخصهٔ ایبسن به عنوان هنرمند ، عبارتست از " ذوق وعلاقهٔ او برای‌افکار ، منظور من از این لفظ ، اضطراب‌اخلاقی است در نگرانی‌مسائل وجدانی ، و نیاز به جای دادن تمام جنبه‌های زندگی روزانه در یک دید کلی " . این وجه مشخصه ( ذوق و علاقه برای افکار ) بخودی‌خود یک‌نقص‌محسوب‌نمی‌شود . کاملا" به عکس ، امتیازی بزرگ شمرده می‌شود .

درست به این دلیل‌است‌که‌ما نه تنها درام های او ، بلکه خود او را نیز دوست‌داریم ، درست به‌این دلیل .

ایبسن " در نامه ۹ دسامبر ۱۸۷ خود ، به "بیورنسن " [۲] می‌گفت که در جهت یابی‌زندگی‌اش ، جدی بوده است ، وبالاخره ، درست بـــه مناسبت این وجه‌مشخصه است‌که‌او طبق‌اصطلاح " دومیک " یکی‌از بزرگترین معلمان "عصیان روحیه نوین " شد .

تبلیغ " عصیان روحیه نوین " در یک‌اثر هنری بهیچوجه ارزش استیکی [۳] این‌اثر را کم‌نمی‌کند . ولی بایدموضوع‌تبلیغ روشن باشدوکسی که آن راتبلیغ‌می‌کند بتواند افکار خود را خوب‌انتخاب کند .

باید که این‌افکار به گوشت و خون او مبدل شوند ودر مو قع آفرینش

---

۱ ــ نویسنده و منقد فرانسوی .

۲ ــ نویسندهٔ معروف و معاصر ایبسن .

۳ ــ استتیک = زیبا شناسی .

هنری ، نه ابهام ایجاد کنند ، نه تردید ونه پریشانی . ولی اگر این شرایط لازم و ضرور وجود نداشته باشد ،اگر تبلیغ کننده کاملا "بر افکار خود مسلط نباشد ،اگر علاوه بر آن ، این افکار بنحو شایسته‌ای روشن ومنطقی نباشد ، در این صورت ایدئولوژی بنحو نامطلوبی بر اثر هنری تاثیر می‌گذارد و آنرا خنک ، خسته‌کننده وکسالت بار می‌سازد . البته باید توجه داشت که تقصیر آن به‌گردن خود افکار نیست . بل به‌گردن هنرمندی است که نتوانسته است آن افکار را کاملا " هضم و جذب کند و به این دلیل ، نتوانسته است یک ایدئولوگ [1] منطقی بشود . بدین ترتیب ، بر خلاف احساس اولیه مان ، نقص اثر عبارت نیست از وجود ایدئولوژی ، بل کاملا " به‌عکس ، عبارتست از نبود ایدئولوژی .

تبلیغ " عصیان روحیهٔ نوین " به آثار ایبسن جنبه‌ای با عظمت و جالب داده است . ولی وقتی او این "عصیان " را تبلیغ می‌کرد خودش هم نمی‌دانست که به کجا باید منتهی شود . به این جهت است که او اینقدر علاقه به " عصیان " بخاطر " عصیان " دارد . اما وقتی کسی علاقمند به " عصیان " به خاطر " عصیان " باشد و خودش‌هم نداند که این عصیان باید به کجا منتهی شود ،تبلیغ او اجبارا " گنگ و مبهم خواهد

---

۱ ــ ویلیام شکسپیر ، درام نویس نامی انگلستان .

۲ ــ ایده ، عقیده ، مرام .

۱ ــ صاحب ایدئولوژی .

شد . و اگر پدید آورندهٔ اثر کسی باشد که از راه‌تصویر فکر می‌کند یعنی ، اگر یک‌هنرمند باشد ، تاریکی وابهام سخنانش جبرا "به عدم دقت‌تصاویر خواهد انجامید ، واثر هنری " تجریدی و " شماتیک (۱) خواهد شد . و شک نیست‌که این عنصر منفی در تمام نمایشنامه‌های نظریه‌دارا ایبسن وجود دارد و لطمهٔ زیادی به‌این‌نظریات وارد می آورد . مثلا " " براند " (۲) را در نظر بگیریم . " دومیک " اخلاق براند را " انقلابی " می‌خواند . بی‌شک چنین است و در حدی که این اخلاق نمایندهٔ عصیان " در مقابل اشرافیت و بی حمیتی بورژوایی است ، "انقلابی" می‌باشد .براند دشمن آشتی ناپذیر هرنوع اپورتونیسم (۳) است ، ازاین نظر او کاملا " یک فرد "انقلابی" را به یاد می‌آورد ولی این فقط یک شباهت استو تازه شباهتی بسیار محدود . به سخنان او گوش کنید . او می‌گوید :

"بشتابید اجوانهای تازه و با طراوت ! باید که نسیم زندگی گرد و غباری را که در این بن بست تاریک‌شما را پوشانده است بزداید ، بدنبال من بیائید . به سوی پیروزی پیش رویم !

دیر یا زود شما باید بیدار شوید ! اصیل تر شوید و خلوص بیشتری پیدا کنید . زنجیر مصالحه را پاره کنید ! . . . ."

---

۱ — ( انتزاعی )

۲ ــ نام شخصیت اصلی نمایشنامه معروف ایبسن : براند

۳ ــ فرصت طلبی ، ارتجاع ، گرایش به دولت و حکومت وقت

حرف خیلی قشنگی است. "عصیانگران" با کمال میل برای چنین سخنانی کف میزنند. اما این "همه" ای که براند، در سخنرانی آتشین خود آنرا در مقابل "هیچ" قرار می دهد کدام است براند خودش هم نمی داند. بدین ترتیب وقتی توده فریاد می‌زند: "ما راراهنمائی کن، همه بدنبال تومی آئیم!" او فقط می تواند این "برنامهٔ عمل" [۱] را به آنها عرضه کند:

"از خلال کوهها، دشت ها، یخچالها، از وراء تمام کشور، ما به خراب کردن دام هایی خواهیم شتافت که خلق را گرفتارکرده‌اند. تهویه خواهیم کرد. آزادخواهیم نمود. خواهیم ساخت، تمام کژیها را ازمیان خواهیم برد. ما که در عین حال انسان و کشیشیم، مهر خدا را برهر کجا که اثرش پاک شده است خواهیم کوفت و تمام این امپراطوری را به کلیسائی بزرگ مبدل خواهیم ساخت"

ببینیم نتیجهٔ آن چیست:

براند به شنوندگان خود توصیه‌می‌کند که زنجیر مصالحه و سازش را پاره کنند و با نیروی تمام به‌انجام وظیفه مشغول شوند. این وظیفه‌کدامست؟:

این وظیفه عبارت است از نوکردن و پاک سازی روان های گرفتار و اسیر و زدودن تمام آثارسست ارادگی وتنبلی؛ به عبارت دیگر، آموختن تمام مردم به در هم شکستن زنجیر مصالحه. و هنگامی‌که این زنجیر را پاره کردند چه خواهد شد؟ این را نه براند می داند ونه‌خود ایبسن. به این دلیل است‌که

---

۱ ــ تاکتیک

تسهیل میکند !

ممکن است بمن ایراد بگیرند که خود ایبسن . تصحیحی مهم در مبارزه علیه مصالحه بخودی خود یک هدف می شود ، یعنی دیگر هدفی ندارد و تظاهر این مبارزه در دوام سفر براند و توده‌ای‌که به‌دنبال اواست "برفراز قله‌ها به روی امواج یخ زدهٔ یخچالها هنرمندانه نیست و بی شک در جهت مخالف هنر است . من نمیدانم شما از این سفرچه احساسی دارید ، اما من ، بیاد "دون کیشوت" (۱) میافتم . تذکرات بدبینانه‌ای که‌تودهٔ خسته به براند می‌دهد ، شباهت بسیار به تذکرات " سانچوپانسا "(۲)به ارباب شوالیه خود دارد . ولی "سروانتس" شوخی میکند در حالی که ایبسن موعظه می‌کند . بنابراین ، مقایسه این دو به نفع نویسندهٔ نروژی تمام نمیشود.

ایبسن بواسطه "اضطراب اخلاقی" ،نگرانی از مسائل وجدانی و خصلت اخلاقی تعلیمات خود ، ما را جذب می‌کند . اما اخلاق او همانقدر انتزاعی و در نتیجه ، همانقدر تو خالی است که اخلاق کانت . (۳)

کانت میگفت که "مسخره است ازمنطق سوال کنیم حقیقت کدام است ؟ و سعی کنیم جوابی از آن بگیریم ، زیرا که این کار شباهت به آن دارد که کسی بز نری را بدوشد در حالیکه دیگری یک‌آبکش زیر آن‌گرفته است" .

---

۱ ــ نام پهلوان پنبهٔ‌کتاب "دون کیشوت" اثر : سروانتس نویسندهٔ شهیر اسپانیائی

۲ ــ نام نوکر دون کیشوت

۳ ــ ایمانوئل کانت : فیلسوف نامدار آلمانی

در این مورد ، هگل (۱) بنوبه خود بسیار بجا یاد آوری می‌کند که "همانقدر مسخره است که از منطق عملی‌ناب بخواهیم ، بگوید حق و وظیفه کدام است . و سعی کنیم که به کمک همین منطق ، به آن جواب دهیم " .

کانت معیار قانون اخلاقی را نه‌در محتوی ، بلکه‌درفرم (شکل) اراده می‌دید ، نه درآنچه ما می‌خواهیم ، بل در نحوهٔ خواستن ما . این قانون خالی از هر نوع محتوی است .

به عقیدهٔ هگل ، چنین قانونی فقط نشان می‌دهدکه چکارنبایدکرد ، اما نمی‌گوید که چه باید کرد . این قانون درجهت مثبت مطلق نیست بل تنها در جهت منفی مطلق است و خصلتی نامعین و نامحدود دارد . در صورتیکه قانون اخلاقی باید ، طبیعتا " ،مطلق ومثبت باشد . بنابراین‌قانون اخلاقی کانت خالی از "خصلت اخلاقی " است .

قانون اخلاقی ای را هم که براند تبلیغ می‌کند ، خالی از خصلت اخلاقی است . و چون خالی از محتوی است ،کاملا "غیر انسانی می‌نماید . این امر را مثلا " در صحنه‌ای می‌توان دید که براند از همسرش می‌خواهدکه از راه ترحم کلاهی‌را که بچه‌اش هنگام مرگ بسر داشت و از آن پس ،زن بگفته خودش آنرا روی قلبش نگهداشته‌بود وبرآن اشک میریخت‌کناربگذارد. وقتی براند ، اخلاقی‌چنین غیرانسانی را تبلیغ میکند ــ زیرا که خالی از هر نوع محتوی است ــ انگارکه دارد بز نر رامیدوشد! و وقتی ایبسن‌همین قانون‌را در لباس‌موجودزنده‌ای‌بشمانشان‌می دهد ،شخصی‌را بیادمی‌آورد که آبکش‌دردست‌داردوگمان‌می‌کندکه‌به‌این‌ترتیب‌دوشیدن‌شیررا تسهیل‌میکند !

---

۱ ــ فیلسوف نامی آلمان و پدر فلسفه نوین

ممکن است بمن ایـــراد بگیرند که خـود ایبسن تصحیحی مهـــم در موعظه قهرمانش کرده است:

وقتی براند زیـر یک توده بهمن جان می‌سپارد " صدائی براو بانگ می‌زند که خدا رحیم است!، ولی این تصحیح مطلقا " هیچ چیز را تغییر نمی‌دهد. در نظر ایبسن ، قانون اخلاقی ، خود ، همیشه یـک هدف است. اگر او می‌خواست قهرمانی رابمانشان دهدکه ترحم را تبلیغ می‌کند ، موعظه‌اش همانقدر انتزاعی از آب در می‌آید که موعظه براند .این قهرمان فقط می‌توانست نمونه دیگری باشد از نوع" سولنس (۱) ، "روبک " (۲) ، مجسمه ساز روزمر و حتی ــ عجیب اینجاست ــ ژان‌گابریل بورکمن (۳) ، معامله گر ورشکسته به هنگام مرگ.

تمام این افراد ، وجه مشخصه‌شان تمایل آنها در رسیدن به مراتب عالی است. اما ایبسن نمی‌داند خواست آنها متوجه چه باید باشد. همهٔ اینها بز نر را می‌دوشند!

بمن ایراد خواهند گرفت که : "ولی اینها فقط سمبل (۴) اند!" من جواب خواهم داد: " مسلما "! تمام مسئله اینست که بدانیم چرا ایبسـن می‌بایست به‌سمبل متوسل شود. و این سـؤالی است بسیار جالب.

یکی از طرفداران فرانسوی ایبسن می‌گوید " سمبلیسم (۵) آن شکل

---

۱ و ۲ و ۳ ــ نام قهرمانان نمایشنامه های ایبسن

۴ ــ نماد

۵ ــ نماد گرایی

از هنر استکه میل ما را به نمایاندن واقعیت ارضا می‌کند و درعین حال ، خواست مارادر فراتر رفتن از حدود این واقعیت نیز تامین می‌کند .

سمبلیسم ، ملموس و مجرد را با هم تلفین می‌کند . لیکن اولا ، آن شکل از هنر که در عین حال ملموس ومجردرابما بدهد ،ناقص است ،زیرا زمانیکه ، تجرید وارد کار میشود ، تصاویر زنده‌ای که هنر بوجود آورده‌است . از رمق می‌افتند و رنگ می‌بازند ، ثانیا "چنین ترکیبی به چه‌درد میخورد ؟ از نقل قولی که گذشت چنین برمی‌آید که برای گذشتن از حد واقعیت ، تجرید لازم است . لیکن تفکر از دو راه می‌تواند ازحدود یک واقعیت مشخص فراتر رود ( چون ما همیشه با یک واقعیت مشخص سر و کار داریم ) : اول ، راه سمبل ها ست که ما را به سر زمین پهناور انتزاع‌راهنمائی می‌کند ،و دیگری راهی است که خود واقعیت طی میکند . واقعیت امروز از راه نیروهای ویژهٔ خود محتویش را تحول می‌بخشد تا از حد خود فراتر رود ، خودرا پشت سر بگذارد و بنیان واقعیت آینده را بوجود آورد .

تاریخ ادبیات نشان می‌دهدکه تفکرانسانی برای‌فراتر رفتن از حدود یک واقعیت مشخص ، گاه از این راه میرود و گاه از آن راه ، وقتی نمی‌تواند معنای این واقعیت مشخص را بفهمد و در نتیجه از تعیین جهت رشد خود عاجز است ، از راه اول میرود . وقتی موفق به حل این مسالهـ که‌گاه بسیار مشکل و حتی‌غیر قابل حل است ـ می‌شود ،وطبق‌اصطلاح‌بسیارزیبای‌هگل ، قادر است سخنان جادوئی که بیاد آورندهٔ تصویر آینده‌انداداکند ،از راه دوم می‌رود . اما قدرت ادای‌این "سخنان‌جادوئی "نشانهٔ نیرومندی‌است ،

و ناتوانی در ادای آن ، نشانه‌ای‌از ضعف ، وقتی که هنر یک جامعه ، گرایش بسوی سمبلیسم پیدا میکند دلیل واضحی است بر اینکه تفکر این جامعه یا تفکر آن طبقهٔ اجتماعی که مهر خود را برهنر زده است نمی‌تواند بـه فضای عمیق رشد اجتماعی ای که پیش رویش جریان دارد ، پی ببرد .

سمبلیسم نوعی گواهینامه فقر است . تفکری که مجهز به فهم واقعیت باشد ، هیچ نیازی ندارد که خود را در بیابان سمبلیسم سرگردان کند .

گفته‌اند که ادبیات و هنر ، آئینه زندگی‌اجتماعی‌است . اگراین‌مطلب درست‌باشد ــ که بی شک درست است ــ روشن‌است‌که‌گرایش به سمبلیسم . که بر فقر تفکر اجتماعی شهادت میدهد بواسطه این یا آن شکل از روابط اجتماعی ، این یا آن شکل از پیشرفت تحول اجتماعی ایجاد شده است . زیرا آگاهی اجتماعی توسط‌زندگی اجتماعی معین می‌شود .

بنابراین ، علل سمبلیسم کدام اند ؟ دقیقا " به این مسئله است که من‌می‌خواهم جواب بدهم . البته در حدی که مربوط به ایبسن‌می‌شود . ولی قبلا " می‌خواهم دلایل کافی برای نظریه‌ام فراهم کنم . ایبسن ، هماننـد قهرمانش براند ، خودش‌هم‌نمیداند کسانیکه‌مصمم به "پاره‌کردن‌زنجیرهای مصالحه " هستند چه خواستهایی باید داشته باشند . قانون اخلاقی ای که او تبلیغ می‌کند هیچ نوع محتوی مشخصی ندارد .

می‌دانیم که آنارشیست‌ها (۱) ،او را یکی از خودشان می‌داننـــد . "براندس" (۲) تأکید می‌کند که یک "دینامیت ساز" در دفاعیه خود ،در

---

۱ ــ اشخاصی که با هر نوع دولت و حکومت مطلقه مخالفند .

۲ ــ نویسندهٔ معروف و هم عصر ایبسن

مقابل دادگاه از ایبسن بعنوان یک مرید تئوریهای آنارشیستی نام برد .

من نمی‌دانم "براندس" از کدام دینامیت ساز حرف میزند ؛ ولی چندسال پیش، در تأتر ژنو، هنگام نمایش" دشمن مردم (۱) خودم شاهد بودم که بعضی از گفتارهای شورانگیز دکتر استوک مان (۲) علیه "اکثریت انبوه"و آراء عمومی ، با چه استقبالی از طرف یک گروه آنارشیست روبرو شد .وباید اعتراف کرد که این گفتارها در واقع ، استدلال آنارشیست‌ها را بیاد می‌آورد افکار نویسندهٔ هم اغلب ، خود بیاد آورندهٔ چنین استدلالی است . . . .

ایبسن فریاد میزند : "همه چیز را بهم بریزید ، من با شما خواهم بود "این آنارشی خالص است ! آدم خیال می‌کند که ایبسن با جدیت‌تمام، آثار "میشل با کونین (۳) را خوانده است . ولی در قرار دادن درام نویسان، در بین آنارشیست ها عجله نکنیم . همین کلمات نزد "باکونین" معانی ، کاملا " متفاوت داشت .

ایبسن بطور کاملا " آشکاری به ما میفهماند که بنظر اوآنچه‌اهمیت دارد ، شکل روابط‌اجتماعی نیست ، بلکه "عصیان روحیهٔ بشری " است .

ایسبن قبول داشت‌که دولت قانونی مدرن ، از جنبه‌های مختلف بر

---

۱ ــ نمایشنامه معروف ایبسن

۳ ــ قهرمان اصلی کتاب : دشمن مردم

۲ ــ از بانیان بنام "آنارشیسم"

دولت پلیسی برتری دارد . ولی مزایا فقط برای شهرنشینان می‌تواند ارزش داشته باشد و انسان ابدا " اجتیاج ندارد که شهر نشین باشد .

در اینجا ایبسن ، بسیار نزدیک‌به هرج و مرج طلبی سیاسی است . و تعجب آور نیست که این موعظه کنندهٔ خستگی‌ناپذیروعصیان روحیه بشری" خیلی‌راحت با دولتی توافق داشته باشدکه ازنفرت‌انگیزترین اشکال‌دولتی است‌که تاریخ بیاد دارد :می‌دانیم که او از اشغال رم بوسیلهٔ ایتالیائی ها یعنی از الغای قدرت جهانی پاپ‌ها ، اظهار تاسف کرده است .

کسانیکه "عصیان" تبلیغی‌اورانمی‌بینندکه‌همان‌قدر خالی ازمحتو ی است که قانون اخلاقی براند ــ و نقص درام های او درست درهمین امر است ــ ، بهیچ وجه ایبسن را درک نکرده‌اند .

علت موفقیت او چیست ؟

برای یافتن پاسخ به این سوال‌می‌بایست‌قبلا " شرایط اجتماعی‌وروانی موفقیت ایبسن را در کشورهای غرب فهمید . دراین کشورها ، رشد روابط اقتصادی و اجتماعی به سطحی بمراتب بالاتر از کشورهای اسکاندیناوی رسیده بود .

براندس می‌گوید : "برای اینکه کسی‌بتواند‌درآنسوی‌مرزهای‌کشور ش به شهرت برسد ، کافی‌نیست که فقط‌استعداد‌داشته باشد . علاوه‌براستعداد زمینه هم باید مساعد باشد . یک فکر بلند ، باخود به آرامی این گنجایش پذیرش را در هموطنانش ایجاد می‌کند ، و یا احساس هایی را که موجودند و یا در حال رسیدن می‌باشند . درک می‌کند و مورد استفاده قرار میدهد .

لیکن ایبسن نمی‌توانست این گنجایش پذیرش را درمحفل‌هائی بوجـــود آورد که نه زبانش را می‌فهمیدند و نه چیزی از او می‌دانستند؛ وحتی در جائی که ظاهرا" او آنچه راکه در حال رسیدن بود حس می‌کرد ، کارش در ابتدا هیچ انعکاسی نداشت . "

این امر کاملا" درست است . درچنین حالاتی ، استعداد تنها کافی نیست . ساکنان روم در قـرون وسطـی ، نه تنها آثار هنری باستـان را نمی‌ستودند ، بل مجسمه‌های عهد باستان راهم می‌سوزاندند تا از آنها آهگ بگیرند . بعدها ، دردورانی دیگربودکه‌رومی‌ها ــ وبطورکلی ایتالیائی‌ها از هنر باستان الهام گرفتند و به تقلید از آن پرداختند . درتمام مدتی‌که ساکنان روم ــ و نه تنها ساکنان روم ــ بنحوی وحشیانه آثار بزرگ مجسمه سازی عهد باستان را از میان می‌بردند ، جریانی آرام در دل جامعه قرون وسطایی مسیر خود را طی میکرد و ساختمان آن جامعه ،ودرنتیجه ،عقاید ، احساس‌ها و ذوقهای افراد جامعه را عمیقا" تغییر می‌داد . تغییرات زندگی تغییر آگاهی را به دنبال آورد ، و فقط این تغییرآگاهی بود که به رومی‌های دورهٔ رنسانس[۱] امکان داد تا از آثار هنری باستان لذت ببرند؛ یا به عبارت بهتر ، فقط این تغییرات‌آگاهی بود که خود رنسانس را امکان پذیر ساخت .

---

(۱) انقلاب فرهنگی و اجتماعی اروپا که از سدهٔ دوم قرن پانزدهم شروع شد و تا انقلاب صنعتی ( قرن نوزدهم ) ادامه یافت .

بطور کلی ، برای آنکه هنرمندیا نویسندهٔ یک کشور بتواند درافکار مردم کشورهای دیگر نفوذ و تأثیر داشته باشد باید که حالت روحی این هنرمند یا نویسنده ، منطبق با حالت روحی خارجیانی باشد که آثارش را می‌خوانند .بنابراین ، اگر تأثیر ایبسن تا سرزمین هایی‌که بسیار با میهنش فاصله داشتند حس می‌شد، معنایش اینست که آثاراو ، از جنبه‌های متعدد و مختلف ، به حالت روحی خوانندگان متمدن پاسخ می‌داد .

این جنبه ها کدام اند ؟ :

براندس ، از اندیویدوالسیم (۱) ایبسن و تحقیراو نسبت به اکثریت نام می‌برد . او می‌گوید :

" اولین گام بسوی آزادی و عظمت ، عبارتست از شخصیت داشتن . کسی که دارای شخصیت کافی نیست خرده آدمی بیش محسوب نمیشود و آنکه ابدا " شخصیت ندارد هیچ‌مطلق است . لیکن ، تنها هیچ‌ها هستند که با هم مساویند . این سخن لئوناردو دواوینچی (۲) از نو طرفدارانی پیدا کرده است که : "تمام صفرهای دنیا ، بمناسبت محتوی و ارزششان ، مساوی با یک صفرند " ، فقط در این مورد است که تساوی کمال مطلوب بدست می‌آید . در محفل‌های متفکر آلمان ،تساوی کمال‌مطلوب مورد قبول نیست ؛ هنر یک ایبسن هم آنرا قبول ندارد . در آلمان بسیاری از مردم

---

۱ ــ گرایش به فرد یا فرد گرائی Individualism

۲ ــ نقاش و مخترع معروف ایتالیائی

عقیده دارند که پس از یک دورهٔ ایمان به اکثریت ، دورهٔ ایمان به‌اقلیت پیش می‌آید ، وایبسن از آنهائی است که به اقلیت ایمان‌دارد .وبالاخره ، بسیاری از مردم هم ادعا می‌کنندکه مسیر ترقی از فرد گرایی و انزوای فرد می‌گذرد ، ایبسن هم همین نظر را دارد .

در اینجا هم باز "براندس" تا حدی حق دارد . محفل های‌روشنفکری آلمان در واقع ، بهیچوجه نه به "ایده‌آل برابری " تمایل دارند و نه‌به "ایمان به اکثریت" .واقعیت‌این‌بیزاری را "براندس" کاملا" نشان داده است لیکن آنـرا توضیح‌می‌دهد . در واقع چنین‌بنظر می‌آیدکه‌به‌عقیدهٔ‌او، میل به سوی " ایده‌آل برابری"بامیل به‌سوی رشدفرد تضاد دارد و درست به‌این علت است که "محفل‌های روشنفکری آلمان " به این ایده آل پشت کرده‌اند . اما این تعبیر درست‌نیست . چه‌کسی جرات‌داردبگویدکه"محفل‌ـ های روشنفکری "فرانسه‌درشب‌انقلاب کبیر (۱) ، کمتر ازمحافل روشنفکـری آلمان معاصر (۲) ، نگران‌منافع خودبوده‌اند ؟ و با این وجود ، روشنفکران فرانسه درآن زمان ،با نظری‌بمراتب مساعد تراز نظر آلمانی‌های‌امروز فکر ، برابری را استقبال کردند . هیچکس انکار نخواهد کرد که "سیه‌یس" (۳) و طرفدارانش. به محافل روشنفکری فرانسه آن زمان تعلق داشتند ، وبا

---

۱ ــ یکی از شب‌های اکتبر سال ۱۷۸۹ میلادی .

۲ ــ آلمان دههٔ اول قرن بیستم .

۳ ــ از سران انقلاب کبیر فرانسه .

این وجود ، دلیل مهم " سیه بس" درجانبداری ازمنافع طبقه "پرولتر" (۱) درست این بود که منافع طبقه کارگر ، همان منافع اکثریت است و تنها با منافع قشر کوچکی از "صاحبان امتیاز "در تضاد می‌باشد. بنابراین در اینجا ، موضوع بهیچوجه عبارت نیست از نفس "ایده‌آل برابری" یا نفس فکر اکثریت ، بل عبارتست از شرایط تاریخی ای‌که‌درآن محافل روشنفکری فلان کشور ، به این افکار پرداخته‌اند. محافل روشنفکری فرانسه در قرن هیجدهم نقطه نظر بورژوازی (۲) کم و بیش انقلابی را داشتند که‌در مخالفت‌خود با اشرافیت روحانی و دنیوی ، خود را با تودهٔ عظیم مردم همبسته حس می‌کرد ، یعنی با "اکثریت".

محافل روشنفکری آلمان امروز ــ و تمام کشورهایی که در رژیم تولید سرمایه داری قرار دارند ــ در اکثریت موارد ، نقطهٔ نظر بورژوازی ای را پذیرفته‌اند به این دلیل است‌که "ایمان به اکثریت" در این محافل افکار ناخوشایندی بر می‌انگیزد. به این دلیل است که بعقیدهٔ ایشان ، ایمان به اکثریت " با مفهوم فرد سازگار نیست. به‌این دلیل است که فکر " ایمان به

---

۱ ــ طبقه‌ای که منحصرا " از طریق کار یدی امرار معاش می‌کند و ابزار تولید متعلق باو نیست = کارگر .

۲ ــ سرمایه‌داران ، سوداگران ، طبقه ثروتمند .

اقلیت " در آنان بیش از پیش نفوذ می‌کند .

بورژوازی انقلابی فرانسه در قرن هیجدهم ، برای "روسو"[۱] ــ که‌تازه حرفهایش را هم درست نمی‌فهمیدند ــ کف میزد ، آلمان بورژوای معاصر برای "نیچه" (۲) کف میزند زیرا از راه غریزه طبقاتی مطمئنش ، فورا "در او ، شاعر ایدئولوگ تسلط طبقاتی را تشخیص داده است .

لیکن بهر حال ، یقین است که فرد گرایی ایبسن واقعا " درارتبا ط با "ایمان او به اقلیت" است که ویژهٔ محافل روشنفکری‌بورژوایی در دنیای معاصر میباشد . ایبسن در نامهٔ مورخه۲۴سپتامبر۱۸۷۱خود به "براندس" می‌گوید :

" من بیش از هر چیز یک خود خواهی سالم آرزو می‌کنم که انسان را مجبورکند فقط برای آن چیزهایی که متعلق به اوست ارزش و اهمیت قائل شود و بقیهٔ چیزها را منتفی بداند " .

حالت روحی ای که در این سطور بیان شده است ، نه تنها با حالت روحی بورژوای روشنفکر زمان مامغایر نیست‌بل درست بیان کنندهٔ آنست . همینطور است در مورد سطور پائین از همان نامه :

---

۱ ــ ژان ژاک روسو : نویسنده و متفکر نامی قرن هیجدهم فرانسه .

۲ ــ فردریش نیچه : شاعر و فیلسوف آلمانی .

" من هرگز نفهمیدم که همبستگی یعنی چه ، لیکن آنرا چون یک رسم سنتی پذیرفته‌ام . اگر شهامتش را داشتیم که آنرا کاملا " دور بیندازیم ، خود را از زیر بار سنگینی که مزاحم فرد است آزاد می‌ساختیم . "

و سر انجام ، هر بورژوای روشنفکری می‌تواند از ابراز شدیدترین علاقه به نویسندهٔ کلمات زیرخود داری کند : " گمان نمی‌کنم وضع در سایر کشورها بهتر از کشور ما باشد . در همه جا منافع عالی برای توده بیگانه است "

ده سال پس از آن ،ایبسن در نامه‌ای برای همین "براندس" ،می‌گفت :

"من بهیچوجه نمی‌توانم متعلق به حزبی باشم که اکثریت را به دنبال خود داشته باشد . بیورنسن می‌گوید : "اکثریت همیشه حق دارد . " من می‌گویم : " اقلیت همیشه حق دارد " .

چنین بیانی ،فقط از سوی ایدئولوگهای فرد گرای بورژوازی معاصر ، می‌تواند مورد تأئید قرار گیرد . از آنجا که حالت روحی بیان شده در این کلمات ، در تمام آثار دراماتیک ایبسن منعکس است ، تعجب آور نیست که این آثار توجه ایدئولوگهای این نوعی را جلب کرده باشد و اینان خود را نسبت به آثار ایبسن ، حساس نشان داده باشند .

البته ، رومی های عهد باستان می‌گفتند (و درست می‌گفتند ) که وقتی دو نفر یک چیز را می‌گویند ، مقصودشان یکی نیست . نزد ایبسن ، واژهٔ "اقلیت" در ارتباط با فکری است که بکلی با فکر خوانندگان بورژوا در کشورهای سرمایه داری پیشرفته فرق دارد . ایبسن این نکته را باد آور

می‌شود :

" من به آن اقلیتی‌فکر میکنم که به پیش میرود و اکثریت را عقب می‌گذارد . من عقیده دارم کسی‌که بیشترباآینده موافق است ،حق دارد . "

خواستها و عقاید ایبسن ــ همانطور که میدانیم ــ در کشوری شکل گرفته است در واقع این توده نمی‌توانست تجسم یک ایده آل مترقی و پیشرو اشد ؛ به این دلیل هر جنبش و حرکتی به سوی جلو ، اجبارا " به نظر ایبسن چون رکت یک "اقلیت "می‌آمد ،یعنی حرکت گروه کوچکی از افرادمتفکر . لیکن‌در جاهائی ەتوسیدسرمایه دار ی پیشرفته بود وضع دیگر چنین نبود ؛ در آنجاها حرکت به پیش بتـه می‌بایست جنبش اکثریت استعمارشده باشد یا بعبارت بهتر ، سعی کند چنین جنبشی بشود . در کسانی‌که در همان شرایط اجتماعی ایبسن بزرگ شده‌اند ، " ایمان به اقلیت " خصلتی کاملا " معصومانه دارد . و از اینهم بالاتر ، این ایمان بیان کننده خواستهای مترقیانهٔ یک واحد کوچک روشنفکری است که توسط صحرای برهوت افراد عامی احاطه شده است .

وقتی دو نفر یک چیز را میگویند مقصودشان یکی نیست ، و وقتی که دو نفر "ایمان به اقلیت دارند ، باز این یک ایمان واحد نیست . لیکن وقتی‌کسی " ایمان به اقلیت " را تبلیغ می‌کند ، آموزش‌اومی‌تواند (و باید)

در شخص دیگری کههمین عقیده را دارد ، انعکاسی مساعد داشته باشد ، هرچند که او با دلایل روانشناسی کاملا " متفاوتی این عقیده را دارد . ایبسن به اکثریتی " حمله میکرد که هیچنوع خواستمترقیانه نداشت ، و با این وجود مورد تأئید کسانی قرار میگرفت کهازخواستهایمترقیانه "اکثریت" بیم داشتند .

براندس میگوید :

"با این وجود اگر تحلیلی عمقی تر از این فرد گرائی ایبسن بکنم ، در آن بیک سوسیالیسم مخفی از نظر ، بر خواهیم خورد که پیش از آنهم در "ارکان جامعه" (۱) حس میشد و در پاسخ مناسبوبجایایبسن به کارگران تروندهیم (۲) " به هنگامآخرین اقامتش درشمال ، خود را ظاهر ساخت " (۳) اما این امر نه تنها به ایبسن ضرری نزد ، بل به موفقیت او در محافل روشنفکری آلمان وسایر کشورهای سرمایه داری بسیار کمک کرد . اگر ایبسن واقعا " سوسیالیست بود ، از طرف کسانیکه "ایمان به اقلیت "شان ناشی ازترسیاست که از جنبش اکثریت دارند ، مورد تأئید

---

۱ ــ از نمایشنامههای معروف ایبسن

۲ ــ نام یکی از سندیکاهای کارگری در کشور نروژ

۳ ــ ایبسن در روز ۱۴ ژوئن ۱۸۸۵ بهکارگرانسندیکاهایتروندهیم گفته بود :

قرار نمی‌گرفت. لیکن، درست به این علت که "سوسیالیسم "ایبسن، فقط میل به "بالابردن خلق به سطحی برتر" معنی میداد، می‌توانست ــ و می‌بایست ــ مورد پسند کسانی قرار گیرد که حاضر بودند به یک "رفرم[۲] اجتماعی "بچسبند تا مانع دگرگونی کلی " شوند. در اینجا هم مثل مورد "ایمان به اقلیت" یک سوء تفاهم ایجاد شده است. ایبسن از حد میل به " بالابردن خلق به سطحی برتر" فراتر نرفته است، زیرا افکار او تحت تاثیر جامعه بورژوایی شکل گرفته است

این محدود بودن خواستهای ایبسن بسبب موفقیت او نزد طبقه مسلط (در محافل روشنفکری) شد. طبقه ای که تمام زندگی داخلی اش اکنون بستگی تام به این مسئله بزرگ دارد.

بعلاوه باید متذکر شد که در آثار دراماتیک ایبسن، تقریبا "هیچ یک از خواست های اصلاح طلبانه او ــ که خیلی کوته نظرانه می‌باشند ــ حس نمی‌شود. تفکر او در این آثار، بمعنای وسیع کلمه یعنی از "مسائل اجتماعی" بیگانه است. او در این آثار " تصفیه اراده" و "عصیان روحیه انسانی" را

---

" تغییرات روابط اجتماعی که اکنون در اروپا تدارک دیده میشود، هدفش بویژه وضع آینده کارگران و زنان است من در انتظار این تغییرات، و به آن امیدوارم. من می‌خواهم در جهت این تغییرات، با تمام قدرت و در تمام طول عمرم عمل کنم و عمل خواهم کرد.

۲ ــ رفرم = اصلاح = اصلاحات ( تغییرات کمی و نه کیفی ).

می‌آموزد ، اما نمی‌داند که "ارادهٔ تصفیه شده " هدف چـه باید باشد ،و روحیهٔ انسان عاصی ، علیه کدام روابط اجتماعی باید مبارزه کند . این یک نقص بزرگ است ؛ اما این نقص بزرگ هـم مانند دو نقص دیگری که گذشت نیرومندانه به موفقیت ایبسن در محافل روشنفکری دنیای سرمایه‌داری کمک کرد .

" از خلال کوهها ، دشت ها و یخچال‌ها ، از وراء تمام کشور به خراب کردن دام‌هایی شتافت که روح خلق را گرفتار کرده‌اند . تهویه خواهیم کرد ، آزاد خواهیم نمود ، خواهیم ساخت ، تمام کثریها را از میان خواهیم برد . . . "

اما اگر همین براند می‌فهماند که روان ها را نو و تصفیه خواهد کرد ،

نه فقط برای آنکه مجبورشان کند از روی امواج یخ زدهٔ یخچالها بگذرند ، بل همچنین به این خاطر که بِه یک اقدام انقلابی مشخص وادارشوند ،آنوقت محافل روشنفکری با نفرت تمام ، دراو بچشم یک "عوام فریب" می نگریستند و ایبسن را نویسنده ای مغرض و بدبین می‌خواندند . درآنوقت تمام استعداد او هم برای نجاتش کافی نبود ،و خوب روشن و آشکار می شد که محافل روشنفکر ـ ی برای شناخت و ارزیابی استعداد ، قابلیت پذیرش لازم را ندارند .

حال می‌فهمیم که چرا ضعف ایبسن که عبارت از ناتوانی او دریافتن راهی از اخلاق به سیاست است و در آثارش از طریق ورود عناصر انتزاعی و وام گرفته از سمبلیسم انعکاس می‌یابد ، نه تنها مزاحم او نشد ، بل به نظر

بخش‌بزرگ با سوادهای کتابخوان بنفعش تمام شد . " مردان ایده‌مند " و مردان وفادار " در آثار ایبسن ، تصاویری مبهم و بی محتوی اند . لیکن درست باید همینطور باشدتا در محافل روشنفکری‌بورژوایی با موفقیت روبرو شود : این محافل تنها می‌توانند به آن "مردان ایده مند " علاقمند باشند که خواستی مبهم و نامعلوم برای رسیدن به عروج دارند و بهیچوجه میل ندارد " امپراطوری آسمانی " را در روی زمین بوجود آورند .

اینست روانشناسی محافل روشنفکری بورژوای زمان .نوعی روانشناسی ، که از قراریکه می‌بینیم ، از رامجامعه شناسی و جمعیت شناسی ، قابل توضیح است . این روانشناسی تمام هنر عصر حاضر را تحت تأثیرقرار داده است .

در اینجاست که باید دلیل موفقیت بزرگ سمبلیسم در زمان حاضر را جست . ابهام اجتناب ناپذیر تصاویر هنری ای‌که سمبلیست‌هابوجودمی‌آورند در ارتباط با موج جبری‌خواستهائی‌است که از محافل‌روشنفکری جامعه‌معاصر سر چشمه می‌گیرد ، خواستهائی‌که‌در عمل‌کاملا "ضعیف وناتوانند .

پس می‌بینیم که ایبسن ، نمونه هنرمند متناقضی است که تقریبا " به یک درجه ، منتها بدلایل متضاد ، در خور علاقه محافل روشنفکری‌بورژوایی و کارگری کنونی است .

پایان

۲۱ ـ ۴ ـ ۵۶

باشگاه ادبیات

۴۰ ریال

## بزودی منتشر میشود

۱ ـ مالوا

۲ ـ نهم ژانویه

۳ ـ در جستجوی نان

۴ ـ توفان

۵ ـ همسفر من

۶ ـ بنده عشق

۷ ـ ملاقات

۸ ـ فضول

۹ ـ افسانه های ایتالیائی

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۹۹۰
۳۷/۲/۲۵